

شهر پیدا نیست و سایه می شود (و) مجدداً آفتاب از پشت کوه نمایان می شود. کلیه مالیات ماکو چهار ده هزار و کسری نقد و یک هزار و صد خروار جنس است. تلگراف خانه و پست خانه هیچ وقت در ماکو نبوده است، خوانین سابق مانع بودند که اداره جات دولتی در این جاها دایر شود. در واقع خود را مجزی می دانستند. چهل نفر پلیس، جدیداً اقبال السلطنه گرفته است (و) به آن ها حقوق می دهد، لباس و اسلحه هم داده است و شب و روز مشغول محافظت شهر هستند و رئیس آن ها شمس الدین خان و از خان زادگان است. در زمستان پالتوهای ماهوت فلفلی رنگی، دوخت روسیه به آن ها داده است. احوالات اقبال السلطنه این است که می نویسم: اولاً یکصد و هشتاد پارچه ملک شش دانگی دارد و تقریباً سالی چهارصد هزار تومان عایدی املاک اوست. امسال که غله ترقی نموده است و خرواری پنجاه شصت تومان خرید و فروش می شود دو مقابل شده است. از رمه (و) گوسفند و غیره زیاد دارد دخل ایلاتی هم زیاد دارد. در تفلیس هم یک عمارت عالی اتباع نموده به یکصد و پنجاه منات، وقتی که منات دو هزار بوده است. در ایروان هم خانه و مستغلات دارد که پدر زن مشارالیه سکنی دارد، در خوی هم مستغلات و املاک زیادی دارد. دکاکین خوی (را) روس ها آتش زده و غارت نموده اند.

(اقبال السلطنه) شب ها تا آفتاب بزند بیدار است و روزها را می خوابد. اگر هم بیدار باشد بیرون نمی آید. بسیار کم خواب است اغلب با لباس روی صندلی دو سه ساعت می خوابد ولی شب ها تا صبح مشغول کار است. منشی هایش را شب ها می خواهد و (به) امورات شخصی و حکومتی و ایلاتی رسیدگی می کند. روز(ها) از دو ساعت به غروب مانده زودتر کسی نمی تواند او را ملاقات نماید مشروب هم کم می خورد. و ماهی یک مرتبه به حمام می رود، آن هم عصر می رود. بسیار کم از منزل بیرون می آید، هیچ سوار نمی شود. از سرما خیلی عاجز است به این واسطه غالباً ناخوش و مریض است.

اگر یک روز باد بوزد ممکن نیست از اطاق بیرون بیاید. یک باغی دارد در یک فرسخی شهر ماکو (که) توی همین دره واقع است (و) بیلاق خوبی است. در آن جا عمارت خیلی مفصلی عالی بنا کرده است (و) گاهی با درشکه می رود آنجا (و) خودش را خوب می پوشاند (و) به هزار زحمت می رود (و) تفرجی می کند (و) بر می گردد. پسرش عباس پاشا خان هم به یک اندازه همین طور است به او هم زود سرما اثر می کند. می گویند سالی یک هزار و دویست خروار به اکراد جنس می دهد، از یک خروار وظیفه خور دارد الی پنجاه خروار. سالی هم ده هزار تومان عیدی به اکراد می دهد. در این مدت که در تفلیس بود به قدر چهار کرور ضرر وارد کردند. متجاوز از دویست هزار تومان او را رعیت ها خورده اند که هنوز نتوانسته وصول نماید. خیلی متمول است، هیچ نمی تواند امورات خودش را اداره نماید. باری روس ها که ارومیه و خوی را چاپیده و آتش زدند خیلی اسباب وحشت اهالی ماکو و اقبال السلطنه شده است. تقریباً هفتصد هشتصد تفنگچی از سرحد عثمانی که طرف مغرب است الی طرف مشرق که سرحد روس است و پانزده الی بیست فرسخ می شود گذاشته، ایلات هم نزدیک هستند هر وقت لازم شود فوراً حاضر می شوند (و) همه دارای تفنگ های پنج تیر آلمانی می باشند (و) خیلی مواظب روس ها هستند و به نظامی های روس و قنسول رسماً اطلاع داده اند (که) هر گاه سالدات ها تخطی نمایند و اسباب اغتشاش فراهم بشود، دفاع خواهند نمود و جلوگیری سخت خواهد شد. به این واسطه روس ها کمال وحشت را دارند (و) با کمال نزاکت حرکت می نمایند، اهالی ماکو هم متوحش هستند. اقبال السلطنه قورخانه مفصلی داشت به قدر چهار میلیون فشنگ و دو سه هزار تفنگ، (آن را) روس ها بردند، معذالک باز استعدادش خوب است. اکراد تبعه عثمانی و ایران سه سال است که رفته اند به کوه «آغری» بزرگ و تمام اموال و احشام خودشان را برده اند و در آن جا سکنی داده اند. اول قریب چهارصد، پانصد (نفر) بوده اند حالیه پانزده هزار نفر

جمعیت آن‌ها می‌شود (و) استعداد کامل دارند.

کوه «آغری» را می‌گویند (در) قدیم آتش فشان بوده. مغاره‌های زیاد دارد که هر یک از آن‌ها جای پانصد نفر جمعیت می‌شود. تا به حال روس‌ها چندین مرتبه به آن‌ها حمله برده ولی نتوانسته‌اند کاری بکنند سهل است (بلکه) تلفات زیادی (هم) داده‌اند. دو سه نفر صاحب منصب جزء از روس‌ها، داخل آن‌ها می‌باشد. (این‌ها) بعضی از آلات جنگی عثمانی‌ها را در بایزید غارت نموده‌اند. در آن‌جا روس‌ها از در مسالمت پیش آمده‌اند و بعضی اشیاء دیگر برای آن‌ها می‌برند و به فروش می‌رسانند. آن‌ها هم خاک روس و هم خاک عثمانی را می‌چاپند، می‌گویند اشیائی که در آن‌جا پیدا می‌شود در جای دیگر پیدا نمی‌شود. مخصوصاً عداوت سختی با ارمنی‌ها دارند و از هیچ چیز آن‌ها مضایقه نخواهند نمود، زن و بچه هر چه به دست آن‌ها می‌افتد می‌کشند (و) زن‌های آرامنه را که خوشگل هستند می‌آورند چندی آن‌ها را نگاه داشته بعد می‌کشند ولی رعیت‌های روس که در کوه «آغری» هستند خیلی با ایرانی‌ها همراه هستند (و) به اکراد ایران تفنگ و فشنگ می‌دهند، این‌ها با اقبال السلطنه رابطه دارند و از ایشان حرف می‌شنوند و در موقع لزوم آن‌ها را به کار می‌اندازند و به آن‌ها گندم و غیره می‌دهند.

باری امروز هم مدتی مشغول پذیرائی بودم. ایلخانی و عباس پاشاخان و سالار منصور روزها هستند و شب را راحت می‌کنند. اقبال السلطنه معمولش این است که روزها می‌خوابد و شب‌ها بیدار است تا آفتاب سر می‌زند. یک ساعت از شب گذشته نهار می‌خورد و یک ساعت بعدش می‌خوابد، بعد بیدار می‌شود (و) نزدیک طلوع آفتاب شام صرف می‌کند بعد می‌خوابد و دو ساعت به غروب مانده از خواب بیدار می‌شود.

شنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

روزها را چون شب دیر استراحت می‌کنم به این واسطه صبح دیر از خواب بلند

می شوم. کلیه خوانین اینجا شب را بیدار هستند و روز را می خوابند. نزدیک ظهر جمعی از خوانین آمدند. چیزی که در این جا اسباب زحمت شده مسئله مبال است. از اطاق‌هایی که داریم تا مبال خیلی راه است و از توی کوچه باید عبور نمائیم، مبالش هم خیلی کثیف است، هر وقت انسان می خواهد برود مبال یک تشریفاتی دارد که شخص از خجالت می میرد. باری امروز تمامش را در منزل و در اطاق معذب بودیم عصری قنسول روس آمد برای دیدن. اسم قنسول روس «... اف» است که در تبریز بوده، حالا چند ماه است که آمده است به ماکو، زنش هم این جاست.

یکشنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبح را رفتم حمام. خوانین از خودشان حمام دارند ولی ما حمام عمومی را قرق کرده رفتیم. این جا سه حمام عمومی دارد، یکی این است که من رفتم یکی از آن‌ها بالای کوه زیر کمر است که مرحوم حسین خان سردار پدر مرحوم علی خان سردار، که اجداد خوانین حالیه می باشد ساخته است ولی چون دور بود رفتم. نهار را هم دو ساعت و نیم به غروب مانده می خوریم. باری شب را عباس پاشاخان، ایلخانی و سالار منصور بودند، شام را ساعت شش صرف نموده استراحت کردیم.

دوشنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

(امروز) ایلخانی و عباس پاشاخان آمدند منزل من، امروز در منزل یکی از گماشتگان اقبال السلطنه مهمان اقبال السلطنه هستیم. نزدیک ظهر درشکه آورده من و ایلخانی (و) عباس پاشاخان سوار شده رفتیم. روبروی عمارت صاحب خانه «باتالیون»^۱ روس‌ها بود. اطاق‌های زیر زمینی ساخته‌اند و پنجره شیشه‌ای جهت روشنائی گذاشته‌اند

(و) یک فوج سالدات روس در آن جا مسکن دارند. خلاصه قنسول و معاون ایشان که اسمش محمد علی خان است با یک نفر صاحب منصب روس و هیأت نمایندگانی که برای غله در ماکو می باشند دعوت داشتند. عمارت مذکور دو مرتبه ساخته شده است (و) میز نهار را در اطاق های تحتانی چیده اند و یک سفره هم در اطاق های بالا جهت نمایندگان و غیره انداخته بودند. تقریباً تا یک ساعت به غروب مانده سر میز بودیم. دو ساعت از شب گذشته در شگه آورده، سوار شده آمدیم منزل. در راه اسب های در شگه ایلخانی خیلی گه گیری می کردند، به زحمت زیاد آمدیم.

اقبال السلطنه مشغولیاتی برای خودش انتخاب نکرده دائماً فکر می کند و مشغول کار است، به قمار و ساز و غیره ابداً میل ندارد. فقط دائماً روزی چندین مرتبه پالتو و شال گردن عوض می کند. خیلی خودش را از سرما محافظت می کند. اقبال السلطنه تا ساعت شش و هفت در آن جا بود و شام را هم در آن جا صرف نمود.

سه شنبه دهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبحی پسر امیر ارفع از طرف پدرش آمد به دیدن. امیر ارفع چندی است که مبتلا به نفرس شده است و نمی تواند حرکت نماید. مشارالیه خیلی متمول است کم تر از اقبال السلطنه در مکننت نیست. بعد وثوق الملک که فعلاً کار گزار خوی است و چندی قبل هم در آن جا حکومت داشت، آمد به دیدن. مشارالیه از طرف کمیسیون آذوقه شهر تبریز برای ریاست کمیسیون آذوقه ماکو منتخب شده است، شخص بدی به نظرم نیامد. عصری رفتم منزل ایلخانی برای بازدید، اطاق های مزین خوبی ساخته. گل های... قشنگی توی اطاقش بود «گراندوک نیکلا نیکلای»، یک قوطی سیگار طلای الماس نشان با یک ظرف چینی شراب خوری مینا کاری خیلی نفیس به مشارالیه یادگار داده، آورد تماشا کردیم. خلاصه از آن جا برخاسته رفتم منزل سالار منصور. عمارت ایشان

تزدیک به عمارت اقبال السلطنه می باشد. عمارت مشارالیه خیلی خوب ساخته (شده) است. سر سرای آن عمارت از چوب ساخته شده، طالار بزرگی ساخته اند (و) از روی عکس های تخت جمشید در آن جا نقاشی کرده اند. کاغذهای اطاق بسیار عالی بود. امروز اطاق «اشتابل» روس ها آتش گرفته و به کلی سوخت، عقیده عموم بر این است که رؤسای «اشتابل» عمداً مرتکب این عمل شده اند (و) به واسطه این که به حساب آن ها رسیدگی نشود این کار (را) کرده اند. تمام دفتر و غیره سوخته شد.

چهارشنبه یازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

شب ها از حیث خواب به من بد می گذرد زیرا که از منزل ما تا جاده ماشین، تقریباً یکصد قدم بیشتر فاصله ندارد و اتصالاً ماشین در ایاب و ذهاب است، این است که به واسطه سوت آن و صدای چرخ ها، خواب ما را حرام کرده است. از طرف دیگر صدای اتومبیل و دو چرخه روس ها که اتصالاً از کوچه پشت اطاق ها می گذرد اسباب زحمت ما شده اند باری امروز صبح رفتم به دیدن مصطفی پاشا خان که یکی از خوانین است. در آن جا فرمانی بود که از طرف شاه سلطان حسین صفوی اعلی الله مقامه صادر شده بود سواد آن را در این جا نقل می کنم:

مهر فرمان: بنده شاه ولایت

فرمان همایون شد آن که: در این وقت غازیان بیات و غیره و ملازمان و مستحفظین قلعه ما کویه و ساکنین آن جا به عرض رسانیدند که در ایام نواب گیتی ستان فردوس مکان جمعی کثیر از جماعت بیات که در ولایت عراق و غیره ساکن بودند مقرر

شده بود که به ولایت آذربایجان رفته در الکاء^۱ آنجا سکنی اختیار نمایند و از آن جمله موازی سیصد خانوار که اجداد و آباء ایشان بودند به قلعه ماکویه مأمور شدند که نزد مرحوم خانعلی سلطان حاکم قلعه مذکوره رفته، یکصد و پنجاه خانوار به خدمت مستحفظی و قراولی قلعه مزبور به خدمات مرجوعه حکام آن جا قیام و اقدام نماید و از تاریخی که آن جماعت به امیر مزبور مأمور شدند الی الان، اباعن جدها به نحو مقرر محافظت و کشیک و قراولی قلعه مزبور و خدمات مرجوعه حکام آن جا را به تقدیم رسانیدند و آن چه به هر جهت از اخراجات و استصوابات و عوارضات در الکاء مزبور سانح و واقع شد به حواله و توجیه حکام آن جا مهم سازی نموده در هیچ وقت با سایر جماعت بیات در اخراجات شریک نبوده‌اند و در این اوقات بعضی از جماعت ایل مزبور که ساکن ایروان‌اند مبلغی به غیر حق به جبر و تعدی از ایشان به خلاف حساب مزاحمت می‌رسانند و استدعا نمودند که به عهده وزیر آذربایجان مقرر گردد که به حقیقت امر رسیده، رفع جبر و تعدی جماعت مزبور نموده آن چه به غیر حق و حساب از ایشان گرفته باشند مقرر دارد که مهم سازی نمایند، بنابراین مقرر می‌داریم که وزیر آذربایجان به حقیقت مقدمات معروضه رسیده و هر گاه به نحوی که عرض نموده‌اند واقعی و جماعت مزبور از عهده اخراجات حسابی خود به حواله حاکم بیرون آمده باشند، نگذارند که بعدها جماعت بیات ساکن ایروان به خلاف حساب مزاحمت به حال جماعت مزبور ساکن ماکویه رسانیده آن چه به هر جهت، به غیر حق و حساب از ایشان گرفته باشند، مقرر دارند که مهم سازی نمایند و در هر بابت آن چه موافق حق و حساب است معمول و مرتب داشته مجال تخلف ندهد و امدادی که لازم باشد علیجاه بیگلریگی الکاء خجور سغد به تقدیم رساند و در عهده شناسند. تحریراً فی جمادی الثانی سنه ۱۱۱۷.

در ظهر ورقه چندین مهر و طغرا داشت از جمله دو طغرای آن به این عبارت و القاب بود: (عالیجاه اعتضاد السلطنه، عالیجاه اعتماد السلطنه) خلاصه از آن جا برخاسته رفتیم منزل حاجی شجاع پاشا خان صمصام الممالک برای بازدید، اطاق‌های خوبی ساخته است و مبل خیلی شیکی داشت. بعد رفتم بازدید اجلال السلطان بعد آمدیم منزل سالار منصور. بعد نهار صرف نموده قدری استراحت کردم. شب (را) هم رفتم پیش اقبال السلطنه (و) مدتی آن جا بودم بعد آمدم منزل شام صرف نموده استراحت کردم. دیشب زلزله سختی شد که تا کنون ندیده بودم. تقریباً ساعت هشت از شب گذشته این امر واقع شد. خیلی متوحشانه از خواب برخاستم.

پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبح رفتم قنسول خانه روس برای بازدید. عمارت قنسولگری متعلق است به محمد علی خان. بنای خوب قشنگی به پا کرده است، از عمارت سایر خوانین بهتر ساخته است. چند اطاق عمارت متعلق به تلگراف خانه و پست خانه روس است. خیلی جای با صفائی است.

عصری به اتفاق سالار منصور و میرزا عزیزالله خان رفتیم بالای کوه که قلعه قدیم ماکو در آن جا بوده است. بعد رفتیم به تماشای قلعه، خیلی جای غربی است. ارتفاع این کوه تا زمین قلعه قدیم ماکو تقریباً هزار ذرع می‌شود. در کمر این کوه مغاره زیادی است که خوانین سابق در آن جا مقصر نگاه می‌داشتند و بعضی‌ها در آن جا پول می‌گذاشتند (و) در حقیقت خزینه آن‌ها بوده است در آن جا چشمه آبی هم دارد از قراری که اظهار داشتند سابق بر این حاکم ماکو مقصر جانی را از بالای کوه مذکور می‌انداخت پائین! آن بدبخت چه می‌کشید!!

خلاصه خوانین در سابق تماماً آن جا مسکن داشتند، عجبالتاً چند عمارت در آن جا

بیشتر نیست. یکی از آن عمارت‌ها متعلق به اولاد اکرم الدوله مرحوم است که در روی سنگ ساخته‌اند. خیلی جای با صفائی است، چشمه آبی هم در آن جا جاری است و بقیه به کلی خراب شده است پلی هم از چوب که از قدیم بوده، در آن جا دیدم. خیلی جای تماشائی است. زمانی که شاه عباس صفوی این قلعه را فتح نمود چند شعری به مناسبت این جا گفته و در روی سنگی که به کوه نصب است نوشته‌اند، چون خواندن به واسطه سائیده شدن مشکل بود قرار شد نسخه او را بیاورند. بعد خواهیم نوشت.

شب را به مناسبت دعوتی که اقبال السلطنه نموده بود رفتیم آن جا. قنسول روس با خانمش و چند نفر از صاحبمنصبان روس و کارگزار خوی و ایلخانی و کارگزار ماکو و امین مالیه و عباس پاشاخان و سالار منصور به شام دعوت داشتند. در سر شام قبلاً اقبال السلطنه نطقی کرد بعد قنسول روس نطقی کرد در آخر هم من نطقی کردم. سر شام خبر آوردند که از «شاه تختی» به وسیله تلفن اطلاع داده‌اند که مکرم الملک از تبریز می‌آید به ماکو. اقبال السلطنه یک دستگاه تلفن دارد که هم با شاه تختی حرف می‌زند و هم با بایزید. از هر طرف که مسافری بخواهد به ماکو بیاید فوراً به مشارالیه اطلاع می‌دهند و این به مناسبت دوستی است که با شاهزاده پرویز میرزا نوه بهرام میرزا دارد. مشارالیه رئیس راه ماکوست از شاه تختی الی بایزید. خلاصه امشب را قنسول و اقبال السلطنه خیلی متوحش می‌باشند زیرا که یک دسته از قشون متمرّد روسیه با اسلحه از خط جنگ بایزید می‌آیند که بروند تفلیس. می‌ترسند که مبادا در ماکو اسباب زحمت شوند. سابقاً اقبال السلطنه با قنسول و رئیس راه آهن قرار گذاشته است که ماشین در باکو پیش از پنج دقیقه معطل نشود و همین طور هم عمل کرده‌اند امشب بر عده مستحفظین افزوده شد. تمام خوانین زادگان هم مسلح شده تا صبح کشیک دادند. به هر حال ساعت هشت از شب گذشته آمدیم منزل و استراحت کردم. یک ساعت به صبح مانده مکرم الملک وارد شد، من بیدار شدم (و) فوری با مشارالیه صحبت کردم، از ترتیبات تبریز و ورود

حاجی احتشام السلطنه اظهار داشت. (مکرم الملک) از طرف کمیسیون آذوقه، به ریاست کمیسیون حمل غله ماکو آمده است.

جمعه سیزدهم شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

کارگزار خوی و امین مالیه آمدند. قدری با آن ها صحبت کردیم. شب ایلخانی از ما دعوت نمود رفتیم. آن جا قنصول روس و رئیس «اشتایل» و اقبال السلطنه و مکرم الملک (و) وثوق الممالک با هیأت کمیسیون آذوقه و کارگزار و امین (مالیه) و سالار منصور (و) عباس پاشاخان دعوت داشتند. نطق های مفصلی سر میز نمودند. اطاق سفره خانه خیلی عالی با شکوهی داشت، اسباب میز هم خیلی خوب بود. خلاصه تا ساعت هشت آنجا بودیم با مکرم الملک آمدیم منزل (و) استراحت کردیم. مکرم الملک هم در منزل من منزل نمود، آمدن مشارالیه برای تنهایی من خیلی افاقه است و مصاحب خوبی هستند

شنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

عصری برای سوار، رفتم پیش اقبال السلطنه، به واسطه این که: چندی است مشارالیه اظهار می داشت «امروز سوار حاضر می شود، فردا حاضر خواهد شد!» ناچاراً سخت با ایشان صحبت کردم. گفت: «سوار حاضر است چیزی که اسباب معطلی است مسئله حقوق آنهاست.» من در جواب گفتم دولت مسلماً به آن ها حقوق خواهد داد و اظهار داشت: چون امروز مملکت گرانی است و قیمت علیق و سایر اجناس خیلی ترقی نموده است نمی توان کمتر از روزی دو تومان به سوار حقوق داد. حال باید دانست که دولت می دهد یا خیر؟ گفتم تاکنون دولت به این میزان به احدی از نظامیان و مستخدمین نداده است و نخواهند داد و گذشته از این از سوارهای «قراداغی» احضار و مأمور

شده‌اند، هر چه برای آن‌ها حقوق معین شده است از همان قرار به سوارهای شما هم خواهند داد. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد قرار شد که مجلسی با حضور کارگزار و امین مالیه و مکرم الملک و وثوق الملک و هیأت نمایندگان حمل غله تشکیل داده در این خصوص مذاکره (کرده)، رأی انجمن را به والا حضرت اقدس ولایت عهد، راپرت نمایم و هر چه دستورالعمل دادند اجرا شود. دو ساعت از شب گذشته همه را حاضر نموده رفتیم پیش اقبال السلطنه حضرات بعد از مدتی گفت و گو مخارج یک نفر سوار را از روی نرخ امروز به روزی پانزده قران حساب نمودند. سه قران آن را به هزار زحمت کسر کردم، باقی به روزی دوازده قران تخمین شد. شرح واقعه را به حضور مبارک والا حضرت اقدس ولایت عهد عرض نمودم.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

صبحی با مکرم الملک رفتیم لب رودخانه گردش کردیم. رودخانه در گودی واقع (است)، و قدری بالاتر که می‌رود تنگ تر و گودتر می‌شود جاده آهن هم نزدیک به رودخانه است (و) تقریباً ده قدم فاصله دارد. از آن جا که مراجعت کردیم سر راه کارخانه الکتریکی که تازه اقبال السلطنه بنا کرده است تماشا کردیم. نصف اسباب او را وارد کرده‌اند و بقیه هنوز در تفلیس است. خلاصه آمدیم منزل. بعد اقبال السلطنه آمد، مدتی صحبت می‌کردیم.

دوشنبه ۱۶ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز تمام را در منزل بودم. از حیث منزل خیلی بد می‌گذرد زیرا که یک اطاق متعلق به ماست که هم سفره خانه و هم خوابگاه و هم سالن است. به هر جهت امروز سید روح خان که یکی از اجزاء کمیسیون است رفت به جلفا که برای حمل غله یا کمیسیون

آذوقه نیز مذاکره نمایند و میرزا آقاخان معاون مالیه هم رفت با یزید. می گویند در آن جا روس ها گندم و برنج زیادی دارند و می فروشند او هم رفت برای خرید و ما هم قاصد مخصوص روانه تبریز نمودیم.

خوانین (ماکو) بیش از یک روز منزل من نیامدند و باعث نیامدن آن ها این است که با اقبال السلطنه ضد هستند. خلاصه این است که از هر حیث بد می گذرد. همه شب اهالی ماکو به واسطه رفتن قشون متوحش هستند. بعضی شب ها که زیاد قشون می رود اهالی استعداد خودشان را زیاد می کنند و بعضی شب ها که کم تر می آیند قدری ساکت می شوند در هر حال (وحشت) دارند.

سه شنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز بر حسب دعوتی که حاجی شجاع پاشاخان صمصام الممالک کرده بود رفتیم منزل مشارالیه. قبل از رفتن به مهمانی بعضی کاغذجاتی که برای تبریز نوشته شده بود به توسط قاصد اداره مالیه فرستادیم که بفرستند تبریز. خلاصه مدعویین از این قرارند: مکرم الملک، و ثوق الممالک، هیأت حمل غله و کارگزار، امین مالیه و مصطفی پاشاخان و جمعی دیگر از خوانین ماکو، در حقیقت دسته ای که بر ضد اقبال السلطنه هستند در آن جا دعوت داشتند میز مفصلی چیده بودند، خیلی عالی و باشکوه بود. خوراک های ماکول خوبی تهیه نموده بود. در سر میز هم مصطفی پاشاخان که بر حسب سن بر سایرین تقدم دارد، سه مرتبه نطق های آتشین کرد خیلی خوش گذشت (و) تا یک ساعت به غروب آن جا بودیم. بعد آمدیم منزل شب را هم رفتیم نزد اقبال السلطنه (و) تا ساعت پنج با ایشان صحبت می کردم.

خوانین از کوچک و بزرگ شب ها دوره دارند (و) هر شبی منزل یکی جمع می شوند و قمار می کنند. بزرگ ها علیحده هستند و اولادهای آن ها علیحده دوره دارند. بازار قمار رواج است.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز صبح هوا مشغول باریدن بود، برف خوبی می آمد. خیلی باعث خوشوقتی من شد. امیدوارم انشاءالله این رحمت الهی در همه نقاط ایران نازل شده باشد. عصری با مکرم الملک و میرزا رفتم منزل اجلال السلطان حقام. حمام کوچک خوبی تازه ساخته است. نظافت این خانه بر خانه های سایر خوانین سبقت دارد، علت این است که عیال اجلال السلطان طهرانی و همشیره زاده مجدالملک است و سلیقه آن ها معروف است، به این واسطه دستگاه این ها از هر حیث تمیز و نظیف است.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز تمام را در منزل بودم. کوه های اطراف را مه گرفته و برف هم می آمد. سالدات ها روس اسباب خرازی و تفنگ و لباس و دوربین می آوردند و می فروشند معلوم نیست که از کجا غارت کرده اند بعضی از آن ها را آورده تماشا کردیم، چون بودجه اقتضا نمی کرد چیزی نخریدم ولی مکرم الملک یک پالتو خوبی اتباع نمود به هشتصد و پنجاه منات.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

تمام روز را در منزل بودم. صبحی فرامرز خان ارمنی امین مالیه ماکو آمد اینجا. مشارالیه خویش است با نظر آقای ارمنی که وزیر مختار فرانسه از طرف ایران بود و نریمان خان که وزیر مختار اطریش بود. بعد ایشان رفتند. عصری یک نفر عکاس روس آمد و یک شیشه عکس با مکرم الملک و ادهم پاشاخان و شمس الدین خان رئیس نظیمه و میرزا انداختیم (و) یک آلبوم که تمام (عکس) ماکو و غیره بود از او خریدم به دویست منات. شب را هم ایلخانی آمد. مشارالیه فردا می رود به تفلیس. از قراری که

تحقیق شد خوانین ماکو قبل از جنگ قریب دو میلیون منات در بانک تفلیس گذاشته‌اند. اقبال السلطنه و ایلخانی بیشتر از سایرین پول داده‌اند مشارالیه می‌رود برای این که بتواند پول را وصول نماید و نیز در صدد هستند که خط آهن ماکو را بخرند و پول بانک را حواله نمایند ولی خود ایلخانی اظهار داشت که هفتاد و پنج هزار تومان به بانک تبریز داده‌ام و حواله بانک تفلیس گرفته‌ام که عامل من عمارتی بخرد. فعلاً بانک تفلیس می‌گوید دولت قدغن کرده است به کسی پول ندهیم. می‌روم که شاید قراری در این خصوص با بانک بدهم. خلاصه وداع نمود و رفت.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز هوا صاف است و کوه‌ها مه داشت و خیلی هم سرد بود. حوصله مان از بس که سرآمده بود خواستیم سوار شویم و تفرجی کنیم. دره ماکو را گرفته سر بالا (به) طرف مغرب رانیدیم. قدری که رفتیم بالا رسیدیم به محله ارمنستان. ده بیست خانوار رعیت ارمنی، محله غلیحده دارند. از آن جا گذشته، در شگه دو جا از روی جاده آهن گذشت از روی دو سه (پل) گذشتیم، رودخانه هم خیلی تنگ و گود شد. اول صحرا که رسیدیم «باغچه جو» بیلاق اقبال السلطنه نمایان شد که در زیر کوه برفی بزرگی واقع است. قصد مان بر این شد که برویم آن جا را تماشا کنیم. دست چپ هم در دامنه کوه دو ده بزرگی است که یکی «قلعه جو» و دیگری «سلطان آباد» که و متعلق به اجلال السلطان است. در سلطان آباد بالای در سر تپه عمارت دو مرتبه بسیار عالی نمایان بود. به قدر نیم ساعت که رفتیم رسیدیم به سلطان آباد تقریباً سی چهل خانوار در این جا ساکن هستند باغات خوبی هم دارد. از اینجا کوه آغری کوچک خوب نمایان بود ولی آغری بزرگ به واسطه ابر و مه دیده نمی‌شد. «قلعه جو» طرف دست چپ همین ده در توی «دره» واقع است. در این جا روس‌ها جا ساخته‌اند (و) عمارات زمینی درست کرده و یک عده منزل

دارند عمارت خوبی هم روی تپه بنا شده است و صاحب منصبان در آن جا منزل کرده‌اند. از دور هم نمایان بود که مبل و اسباب آنجا خوب است. اتومبیل و عرابه زیادی مالِ روسها (را) دیدیم.

(باری) به زحمت رسیدیم به «باغچه جو». باغچه جو در یک «درّه» کوچکی در زیر کوه سختی واقع شده است و بیلاق اقبال السلطنه می‌باشد (و) ده بالاتر از باغ واقع است و به قدر شصت هفتاد خانوار جمعیت دارد و اهل این ده از عوارضات اربابی از هر جهت معاف هستند. دو نفر رعیت را دیدم، اظهار داشتیم که مباشر این باغ کیست بگو بیاید! در باغ را باز کند، ما منتظر نشدیم قدری پائین تر از در باغ دیوار نبود از آن جا داخل باغ شدیم. عمارت رو به مشرق دو مرتبه خیلی عالی مفصلی دارد. خواستیم برویم عمارت را تماشا کنیم درش بسته (بود) و مهر کرده بودند ولی از قراری که اظهار داشتند تمام اسباب و مبل این عمارت را اقبال السلطنه خودش از فرنگ وارد نموده (است) و هر اطاقی مبل و کاغذ و پرده‌اش یک رنگ است، افسوس که ندیدم ولی عمارت یکپارچه به رنگ بنفش است. درهای بیرونش طرح قدیم است، آینه کاری و گچ بری خوبی کرده‌اند. در بالای عمارت دورتادور گلدان‌ها و مجسمه‌ها که اغلب جای چراغ و گل است ساخته‌اند. جلو عمارت دو طبقه (و) مرتبه به مرتبه است که جای گل کاری است (و) در آن مرتبه‌ها حوض‌ها و فواره‌ها جای گل کاری (هست) و یک «پاویون» خوبی از سنگ و چوب دارد. پشت این عمارت دو طرف دیوار کشیده‌اند و مرتبه به مرتبه است و در چدنی (و) آهنی دارد فواره بلندی در بهار می‌پرد و لوله‌های آهن به توی حوض خانه کشیده‌اند و یک عمارت دیگری که دارای چهار، پنج اطاق دو مرتبه است ناتمام مانده (و) خیلی مختصر و مفید است و به وسیله درهای سمت باغ خیلی باشکوه است. این باغ از آب «دسو» مشروب می‌شود و تابستان بیش از سه چهار سنگ آب ندارد ولی بهار زیاد می‌شود، پایه‌ها و گلدان‌ها از سنگ ماکو است و خوب حجاری کرده‌اند، شبیه

است به سنگ‌های معدنی فرنگک. هفت هشت نفر از پیاده تنگچی‌ها همیشه برای مستحفظی عمارت آن جا هستند. (باری) سوار درشگه شده از راه اصلی «باغچه جو» مراجعت کردیم. از دور طرف مغرب کوه‌های «او حق» پیدا بود. فعلاً علیقلی خان سالار همایون که رئیس سوار «او حق» است به ما کوئی‌ها اعتنائی ندارد و مجزی می‌باشد. خلاصه آمدیم منزل. عصری هم اقبال السلطنه آمد و تا نیم ساعت از شب گذشته صحبت می‌کردیم.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز تمام را در منزل بودم (و) حالم کسل بود. در این جا حکیم پیدا نمی‌شود یک زن طیبیه روس هست (که) اولاً چیزی نمی‌داند ثانیاً دوا ندارد! میرزا هم کسالت داشت. خیلی متفکر بودم که اگر خدای نخواستہ کار قدری سخت شود چه باید کرد؟ غریب این است که اقبال السلطنه متمدن و متمدول هم نه حکیم دارد و نه دوا و نه دواخانه شخصی! خلاصه هر طور (که) بود به امساک خود را معالجه نمودم

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

عصری دو نفر از معارف خوی آمدند به ماکو (و) اظهار داشتند که حکومت به واسطه ضدیتی که با قنسول روس داشتند و قنسول می‌خواست به او صدمه وارد نماید از خوی فرار نموده است. حضرات قبل از آمدن به ماکو رفته بودند نزد امیر امجد و از او کمک و استعانت می‌خواستند که استعدادی بفرستد و خوی را محافظت نماید. مشارالیه به حضرات اظهار داشت که شما بروید به ماکو (و) تفصیل را به اقبال السلطنه بگوئید هر گاه ایشان صلاح دانستند بعد من اقدام می‌نمایم. فعلاً اقبال السلطنه، کامل پاشاخان پسر امیر امجد (را) که جوان تحصیل کرده با کفایتی است با سی نفر سوار فرستاد به خوی که

عجالتاً ما بین قنسول و اهالی را صفا داده شهر را امن نماید تا این که از طرف اولیای امور دستورالعمل برسد.

سه شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

در سه فرسخی ما یک کلیسا می باشد که خیلی قدیم است و معروف به «قره کلیسا» می باشد. این قره کلیسا غیر از آن قره کلیسا است که در خاک عثمانی است. در این کلیسا اسباب عتیقه زیادی (وجود) دارد و زمانی که اقبال السلطنه را به روسیه برده بودند سه ده ایشان را که نزدیک به قره کلیسای مذکور می باشد ضبط نموده اند و آرامنه می گویند که این دهات وقف کلیسا می باشد. یک کلیسای دیگر هم در جلفا می باشد که در آنجا هم اسباب عتیقه قدیم زیاد است، من جمله دو قبضه از تفنگ های شمخال که مال مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه بود، در آنجا هست. خلاصه روس ها به کلی خطوط جنگی را تخلیه نموده و رفته اند، حتی گمرکات زنگنه که اول خاک روس است و نزدیک «قنبر کندی» و اول خاک عثمانی است و عرب، تمام را تخلیه نموده رفته اند. خیلی معروف است که قشون آرامنه به خطوط جنگی می آیند و آن ها مقصودشان این است که برای استقلال خودشان اقدامات نمایند و شهرهایی که سابقاً مال ارمنستان بوده آن ها تصرف نمایند. هرگاه دولت در این باب اقدامات جدی نکند بعداً اسباب زحمت خواهند شد. خلاصه عصری با مکرم الملک و میرزا رفتیم تا «واغذال» ماکو (و) قدری گردش کردیم، از چوب ساخته اند و خیلی عالی بود. یک کارخانه آهن سازی کوچک هم دایر بود (که) چند نفر عمه (در) آن جا کار می کردند و شبیه ژاپنی ها بودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز در راه دیدم هیزم بارگاو کرده اند، معلوم شد هیزم اینجا را از جنگلی که تا

ماکو شش فرسخ راه است می آورند و خوانین و اهالی پول نمی دهند و به طرز فرنگ اینجا معمول است که گاو را همه قسم بار می کنند. شب را هم رفتیم پیش اقبال السلطنه.

پنجشنبه ۲۶ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز منزل مصطفی پاشاخان دعوت داریم. نزدیک ظهر رفتیم آنجا. شاهزاده کاظم میرزا، برادر شاهزاده محمود میرزا که اولاد بهمن میرزای مرحوم می باشد آن جا بود. مشارالیه تا کنون به ایران نیامده بود. چون دخترهای خوانین ماکو در تفلیس و ایروان تحصیل می کنند و دو دختر مصطفی پاشاخان هم آنجا بودند به واسطه اغتشاش روسیه شاهزاده آن ها را آورده است که چند روزی در ماکو باشند بعد بروند. مشارالیه ژنرال (مایلر) است و نشان های بزرگی از دولت دارد و در تمام جنگ های روسیه بوده است (و) فعلاً از خدمت معاف است. مشارالیه شش اولاد دارد، یک اولاد کوچکش همراه بود و اسم او داراب میرزا است، پسر بزرگش در «اداره ماشین» پطروگراد مستخدم است و یک دخترش را هم داده است به قاضی تفلیس که سنی می باشد و مشارالیه در بانک بادکوبه مستخدم است. به هر جهت فنسول روس و کارگزار و امین مالیه و مکرم الملک و وثوق الممالک و جمعی دیگر از خوانین و غیره بودند (و) تقریباً سی نفر در سر میز نهار خوردند، خیلی میز عالی تمیز باشکوهی چیده بودند و غذاهای ماکول خوبی تهیه شده بود. سر میز از طرف مصطفی پاشاخان (و) بیوک خان که مباشر املاک اقبال السلطنه می باشد نطق های مفصل شد تا یک ساعت و نیم به غروب سر میز بودیم. خیلی خوش گذشت.

جمعه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

از قراری که می گویند مرض آبله در این جا شدت دارد و هر طفلی (را) که مبتلا

می شود فوراً هلاک می کند.

این اشعار را زمانی که شاه عباس ثانی قلعه ماکو را فتح می کند می دهد در روی سنگی که به کوه نصب است می کنند.

این قلعه که قلعه قبان بود	ضرب المثل همه جهان بود
عباس شد آن که دولت فر	هر روز ز روز او قران بود
فرمود خراب این مکان را	چون خانه مکر مفسدان بود
از ضربت تیشه دار گردون	سنگش به همه طرف روان بود
باغات قلاع کوه عرضش	در عرض دو ماه بی نشان بود
هر کار که کرد اکبر از صدق	چون نقش به سنگ در جهان بود
از پیر خرد سئوال کردم	تاریخ غنبا ^۱ برای آن بود

(که) تاریخ آن می شود ۱۰۵۲ قمری (و) منظور از اکبر گویا شاعر باشد.

یوم شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶

امروز با میرزا رفتیم بالای کوه سمت شمال برای گردش. با اسب ممکن نیست بالای این کوه بروند، خلاصه تا نزدیک دیواری که سابقاً شرح او را نوشته ایم رفتیم خیلی جای تماشائی خوبی است. از آنجا مراجعت نموده آمدم منزل شجاع نظام مرندی. از قراری که اظهار داشتند عیال مصطفی پاشاخان که اسم او شاه بگم خانم است، همشیره حسین خان قراباغی و ژنرال است مشارالیها عالمه است و چند زبان خارجه را تحصیل نموده، دخترهای مصطفی خان و سایر خوانین هم می روند در تغلیس تحصیل می کنند، مدرسه ای هم در ماکو اقبال السلطنه دائر نموده (که) تقریباً یکصد نفر شاگرد در



حاجی محتشم السلطنه در بدو ورود جلب توجه والا حضرت را به خودشان
نموده‌اند و این مزده‌ای بود که بلانهایت خوشوقت شدم، چون همیشه عرض
کردم کسی که جلب توجه والا حضرت را از هر حیث به خود نماید فقط
حاجی محتشم السلطنه است.